

کتاب، در پنج بخش کلی، شامل یک پیش‌گفتار و کلام نخست و فهرست منابع و مأخذ و یک نمایه از اشخاص و اماکن تشکیل و فصل‌بندی شده است. نویسنده‌ی محترم برای تدوین کار پژوهشی خود، از ۱۱۳ منبع فارسی، یک منبع انگلیسی، ۱۵ مقاله و ۳۷ مصاحبه بهره برده است. جمعاً حدود یک پنجم کتاب (۸۵ صفحه) شامل عکس‌های افراد و مکان‌هایی است که تحقیق در آن‌جا صورت گرفته است.

بخش اول: شامل هشت فصل است، که شامل تاریخچه‌ی حضور کردها در پارس قبل و بعد از اسلام تا عصر حاضر می‌باشد.

بخش دوم: به پراکندگی کردها در استان فارس و برخی استان‌های هم‌جوار پرداخته است.

بخش سوم: مجدداً بازمانده‌ی کردهای کوفج، توتکی و قلتاشی را در فارس مورد مذاقه قرار می‌دهد.

کردان پارس و کرمان

دکتر جمشید صداقت‌کیش

معرفی و نقد کتاب:

کردان پارس و کرمان

جمشید صداقت‌کیش

کلیات

کتاب «کردان پارس و کرمان»، که حاصل کاری پژوهشی می‌باشد در ۴۴۰ صفحه توسط انتشارات صلاح‌الدین ایوبی ارومیه در سال ۱۳۸۱ به زیور طبع آراسته شده است.

کُردها می‌باشند، بلکه ساسانیان و اعقاب آنها را نیز از ایل شبانکاره - که مدتی در فارس حاکم بوده است - می‌داند، و برای اثبات این مدعا به نامه‌هایی که به اردشیر بابکان نوشته شده است و او را از نژاد کُرد و تربیت شده‌ی کُردها و بزرگ شده آنها می‌داند استناد می‌کند.

نویسنده با استفاده از منابع تاریخی، که توسط تاریخ‌نویسان دوره‌ی اسلامی بیان شده است، به اثبات وجود کُردها در فارس [به معنی وسیع آن، که شامل استان‌های فارس، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بوشهر فعلی می‌باشد] می‌پردازد. و با اتکا به آثار اصطخری و مسعودی که واجد اطلاعات دقیق‌تری می‌باشند نَسَب کردان پارس را به منوچهر می‌رساند و جمعیت آنها را تا پانصد هزار نفر ذکر می‌کند. آن‌گاه با طرح مبحثی جدید درباره‌ی واژه‌ی «رم» یا «زم» که معرف طوایف مختلف کُرد می‌باشد به رموم فارس اشاره می‌کند، و از این رموم یا زموم چهار رم یا زم را معرفی می‌کند که عبارتند از «رم

بخش چهارم: که نسبتاً کوتاه است و حدود ۴۰ صفحه را به خود اختصاص داده است، به بررسی این خُرده‌فرهنگ در استان کرمان پرداخته است.

بخش نهایی: به شهرها و روستاهایی اشاره دارد که نام آنها با واژه کُرد پیوند دارد، سپس این اسامی را در استان‌های دیگر هم مورد اشاره قرار داده است، ولی در دو استان به تفصیل پیش‌تری به آن پرداخته شده است.

الف) معرفی کتاب

کردان پارس به روایت تاریخ

در بخش اول که حدود یک چهارم کتاب را به خود اختصاص داده است، ریشه و نسب کُردها را تا هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به عقب برده و مورد بررسی قرار داده است. این بخش، اولین سلسله پادشاهی در ایران (مادها) و پارس‌ها را از اعقاب کردهای فعلی معرفی می‌کند، و سپس با استفاده از اسناد تاریخی و سنگ نوشته‌های باقیمانده، اثبات می‌نماید که نه تنها، مادها و پارس‌ها از نژاد

شهرهای شیراز، آباده، مرو دشت، کازرون، سپیدان و روستاهای اطراف آن‌ها نشان داده شده، که از آن میان می‌توان به روستاهای چیچکلو، قوام‌آباد، چهل چشمه خیرآباد کرونی (صص ۱۷۸ و ۱۷۹) کازرون و هم‌چنین روستاهای بهرام‌آباد، سلطان‌آباد و شیخی اشاره کرد.

آن‌گاه محقق محترم اشاره دارد که ایل سرخی هم از اکراد می‌باشد (ص ۲۳۶)، و شخصاً به تحقیق درباره‌ی نمادهای موجود در منطقه می‌پردازد. وی با استفاده از زبان‌شناسی و سنگ‌نبشته‌ها، به اثبات کرد بودن ساکنان روستاها و برخی ساکنین شهرهای استان فارس می‌پردازد، که کردهای کرونی، غازیوند و ... از آن جمله‌اند (ص ۲۳۹).

بخش سوم، با استفاده از اسناد تاریخی نشان داده است، که گردهای کوفج مهنی، توتکی‌ها و قلتاش، که در مرز استان‌های یزد و فارس زندگی می‌کنند، از کردهایی هستند که ممکن است از کرمان به این منطقه کوچ کرده، یا کوچ داده شده

شهریار (با زنجان) که در اطراف اصفهان ساکن بوده‌اند، «رم دیوان» که در اطراف کازرون، برازجان و فراشند زندگی می‌کرده‌اند، «رم کاریان» که در محدوده‌ی لار، جهرم، فسا و نیریز به سر می‌برده‌اند و بزرگ‌ترین رم، «رم جیلویه» یا گیلویه می‌باشد که با استفاده از تاریخ اصطخری مشخص شده است که در محدوده‌ی بهبهان، شیراز، سروستان، آباده و ابرکوه به سر می‌برده‌اند. اصطخری و سایر مورخان، فاصله‌ی آن‌ها را از شیراز بیان می‌کنند ولی مشخص نمی‌کنند که این ۱۶ فرسخ، یا ۵۰ فرسخ یا ۶۰ فرسخ در کدام جهت از شیراز قرار گرفته است. فقط براساس اسناد تاریخی می‌توان پراکندگی آن‌ها را در منطقه مشخص نمود (صص ۴۶ و ۵۳).

کردها در عصر جدید

بخش دوم کتاب، به پراکندگی این گردها که ممکن است از بازماندگان رموم چهارگانه‌ی کردان باشند، پرداخته است. به کمک کار میدانی، وضعیت فعلی آن‌ها، در

گرفته شده است و به شهرها و روستاها و مناطق مختلف اطلاق شده است. در این بخش این اسامی را در استان‌های کرمان و فارس بیش‌تر مورد توجه قرار داده است (ص ۴۰۰).

قبل از پرداختن به مناظر گوناگون بررسی کتاب، چنین به نظر می‌رسد که پاسخ به سؤال اصلی کمک شایانی به نقد کتاب می‌نماید.

سؤال این است که هدف نویسنده‌ی محترم از نگارش کتاب چه بوده است؟ آیا به این هدف رسیده است؟ و دیگر این که روشی که برای رسیدن به هدف انتخاب کرده است، از نظر علمی صحیح بوده است یا خیر؟

با مطالعه‌ی اثر، چنین به نظر می‌رسد که نویسنده‌ی محترم قصد داشته است وضعیت فعلی کردهایی را که در دو استان مذکور زندگی می‌کنند، از منظر مردم‌شناسی مورد بررسی قرار داده و به خوانندگان خود معرفی نماید.

در این که آیا به هدف رسیده است یا نه؟ به نظر می‌رسد، با توجه به این که این اثر در نوع خود جزو

باشند. این کردها در روستاهای چنار ناز، توتک، رحمت‌آباد، شهرستان خاتم و روستای خرمی شهرستان خرم بید و سایر شهرها و روستاها پراکنده‌اند (صص ۲۹۰-۲۴۰).

البته قلناش‌ها در روستاهای شهرکرد بوانات، و شهرستان داراب، آواده، نیریز، ارسنجان، استهبان و شهر بابک کرمان پراکنده‌اند (صص ۲۹۳ و ۲۹۴).

کردهای کرمان

بخش چهارم کتاب (۳۶۰-۳۱۹)، به پراکندگی کردها در استان کرمان پرداخته و بیان می‌کند که مهنی‌های فعلی کرمان، از بازماندگان کردان کوفج می‌باشند که در منطقه‌ی جیرفت زندگی می‌کنند و برخی کرمان پژوهان (ابراهیم باستانی پاریزی) نیز این نظر را تا حدودی تأیید می‌کنند (ص ۳۵۶).

آن‌گاه با اشاره به طایفه‌ی لک‌ها آنان را نیز از بازماندگان کردها معرفی می‌کند (ص ۳۶۰).

واپسین بخش کتاب، به دسته‌ای از اسامی اشاره دارد که از نام کردها

نقد شکلی

بررسی کتاب نشان می‌دهد که اشکالاتی چند از نظر شکلی بر کتاب وارد است که فهرست وار بیان می‌شود:

۱- اغلاط متعدد حروف چینی در سراسر کتاب ضرورت تصحیح مجدد آن را در چاپ‌های بعدی، دو چندان کرده است.

۲- در صفحه‌ی اول، نشانی و برخی مشخصات فردی نویسنده در ابتدای اثر آمده است، که به نظر ضرورت چندانی نداشته و بهتر بود به جای آن، سوابق علمی نویسنده در پشت جلد یا صفحه‌ی ما قبل آخر گنجانده می‌شد، تا خوانندگان با فضای علمی، که نویسنده به خلق این اثر دست زده است، آشنا شوند.

۳- چاپ عکس اشخاصی که با آنان مصاحبه شده، یا تصاویر روستاهایی که مورد بررسی قرار گرفته است، به طوری که حدود یک پنجم کتاب را به خود اختصاص دهد، از وزن علمی اثر کاسته است. البته در کارهای مردم‌شناسانه، استفاده از عکس و فیلم مرسوم می‌باشد، و

اولین کارها است، تا حدودی موفق بوده است؛ و متناسب با توان و امکانات خود، توانسته است برخی از خرده‌فرهنگ‌های موجود در مناطق را مورد بررسی قرار دهد.

درخصوص روش انتخاب شده نیز، با توجه به محدودیت‌های روش مردم‌نگارانه و امکانات شخصی نویسنده‌ی محترم، و هزینه‌ی بالای کارهای میدانی، در محدوده‌های مورد بررسی خود، توانسته است این تفاوت‌های فرهنگی را تا حدودی نشان دهد. ولی اگر سؤال این‌گونه طرح شود که: آیا کتاب، کلیه‌ی کردهای ساکن این دو استان را مورد بررسی قرار داده است؟ قطعاً جواب منفی خواهد بود، زیرا چند ناحیه، نمی‌تواند معرف گویایی از تمام مناطق باشد و این عدم تعمیم نتایج تحقیق از محدودیت‌های روش‌های مردم‌شناسانه است، نه نویسنده‌ی محترم.

ب) نقد

حداقل می‌توان از سه منظر به بررسی کتاب پرداخت که عبارتند از: نقد شکلی، روشی و محتوایی

بہتر بود؛ و بررسی کردها کرمان را، آن هم فقط به استناد کتب تاریخ، بدون مراجعه به میدان تحقیق رها می‌کرد و عنوان کتاب را تغییر می‌داد، علمی بودن اثر، خود را بہتر نشان می‌داد.

نقد روشی

چنانچه قبلاً اشاره شد، روش‌های مردم‌شناسانه دارای محدودیت‌هایی است که یکی از این محدودیت‌ها فقدان قدرت تعمیم‌دهی است، به طوری که اگر با روش‌های مردم‌شناسانه، تعداد زیادی روستا مورد بررسی قرار گیرند، امکان تعمیم آن، به کل جامعه‌ی روستایی در آن منطقه از کشور وجود ندارد. از این منظر اشکالاتی بر تحقیق وارد است:

۱- خواننده در صورتی می‌تواند به نتایج تحقیق یقین داشته باشد، که محقق اعلام کند کلیه‌ی روستاهای استان فارس یا پارس که در حال حاضر دارای سکنه هستند مورد بررسی قرار گرفته است و از بین آن‌ها، تعدادی دارای نمادهای فرهنگی مربوط که به گُرد یا لر یا لک

آن مواقعی است که محقق قصد داشته باشد با استفاده از این ابزار، برخی جنبه‌های حیات فرهنگی موضوع مورد بررسی خود را نشان دهد. لباس، ریخت‌شناسی روستا و سنگ نوشته‌های منحصر به فرد، یا سایر آثار فرهنگی که در پژوهش به آن‌ها پرداخته شده است، از جمله مواردی است که چاپ تصاویر آن‌ها مناسب دارد.

وجود برخی کروکی‌ها، تصویر اسناد، و عکس‌هایی که لباس‌های محلی زنان را نشان می‌دهد، از نقاط قوت اثر محسوب می‌شود و حذف تعداد زیادی از عکس‌ها لطمه‌ای به علمی بودن اثر نمی‌زند.

۴- اگر ارجاعات به داخل متن، و پی‌نوشت‌ها در انتهای فصول آورده می‌شد بہتر بود، و هم‌چنین در صفحه‌بندی مرسوم است فهرست منابع از ابتدای صفحه شروع شود.

۵- با توجه به این که بخش اعظم کتاب به کردهای پارس اختصاص یافته است، به نظر می‌رسد، اگر نویسندہ‌ی محترم، دایره‌ی تحقیق خود را فقط به فارس محدود می‌کرد

می‌توانست اطمینان‌بخش باشد؛ زیرا ممکن است در دایره‌ی لغات، تغییراتی حاصل شود که با بررسی ساختار جملات، هم‌زبانی بیش‌تر و بهتر قابل اثبات یا رد بود.

۴- همان‌گون که قبلاً اشاره شد، محقق در حوزه‌ی پارس، به کمک عملیات میدانی، مباحث نظری و تاریخی خود را تا حدودی اثبات کرده است، ولی در خصوص گُردهای ساکن در استان کرمان، فقط از منظر تاریخی به قضیه پرداخته است که ضرورت دارد در چاپ‌های بعدی این نقیصه مرتفع گردد.

نقد محتوایی

در این رابطه، توجه به سه مقدمه ضروری است؛

اول: باید توجه داشت که واژه‌ی گُرده، برای اطلاق به مردمانی خاص برای اولین بار در زبان تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان عرب مانند طبری، مسعودی، اصطخری و ... به کار رفته است، و معمولاً فضای مفهومی آن، شامل همه‌ی ایرانیانی است که در سلسله جبال زاگرس ساکن بوده‌اند و

بوده‌اند که نویسنده محترم در هیچ جای تحقیق خود چنین داعیه‌ای نداشته است، و به تعبیری استقرای تام صورت نگرفته است.

۲- اشکال دیگری که بر تحقیق وارد است، انتخاب یک نماد فرهنگی (گوش) برای تمایز قایل شدن بین خرده‌فرهنگ‌هاست. علی‌رغم این‌که این نماد از مهم‌ترین نمادهای خرده‌فرهنگ‌های محلی است، ولی ترکیب آن با سایر نمادها است که می‌توان وجوه تفاوت و تمایز فرهنگی را از جمله، آداب لباس پوشیدن، آداب خوراک، ساختار قدرت، ساختار خانواده، اسطوره‌ها مذهب، به خوبی به اثبات رساند.

۳- از نقاط قوت تحقیق، انتخاب نماد زبانی برای تمایزات فرهنگی است که محقق محترم، با انتخاب مجموعه‌ای از لغات ثابت، و صرف افعال خاصی، این تفاوت‌ها را به مقایسه کشیده است. به عبارتی فقط به تفاوت لغات توجه کرده است.

در صورتی که ساختار جملات نیز مقایسه می‌شد، بررسی این نماد مجموعه کاملی می‌شد و تا حدودی

همان گونه که در دوره‌ی اخیر واژه‌ی سرگرد به‌عنوان یک درجه‌ی نظامی و گردان به‌عنوان یک واحد نظامی کاربرد پیدا کرده است.

دوم: با توجه به این‌که حکومت‌هایی که در ایران تشکیل شده، یا به این مملکت هجوم آورده‌اند و بعداً تشکیل حکومت داده‌اند، منشأ ایلی داشته‌اند، و عشایر مسلح، منشأ قدرت بوده‌اند، حکومت‌های بعدی برای از بین بردن این کانون‌های قدرت، ناچار شده‌اند گروهی از این عشایر را کوچانده، و به‌عنوان مرزبان از آن‌ها استفاده کنند. لذا، مستندات تاریخی به تنهایی نمی‌تواند مبنای درستی برای قضاوت وضع فعلی پوشش جمعیتی باشد. لذا، تکمیل اطلاعات تاریخی، به کمک تحقیقات میدانی میسر است، و جزو الزامات یک کار تحقیقاتی به حساب می‌آید.

سوم: شواهد علمی نشان می‌دهد که از زبان مدی یا مادی، که در آذربایجان فعلی بدان تکلم می‌شده است، جز چند واژه باقی نمانده است. لذا، بحث زبان در قبل از

هنگام فتح ایران اولین برخوردها را با لشکر مسلمین داشته‌اند. با توجه به این‌که در زمان‌های گذشته، در کارزار بین دو سپاه، ابتدا نبرد تن به تن بین سرداران سپاه انجام می‌شده است، و طرفین خود را معرفی می‌کرده‌اند، و واژه‌ی گُرد - به معنی دلاور، جنگجو، بی‌باک و شجاع - به‌عنوان صفت معمولاً توسط ایرانیان به کار رفته، و به دلیل محدودیت زبان عربی، «گ» به «ک» تبدیل شده است. لذا، اعراب، ایرانیان را گُرد خطاب می‌کرده‌اند. امیر شرف‌خان بدلیسی در کتاب ماندگار خود «شرف‌نامه» به این مطلب اشاره دارد که از فلات آناطولی تا تنگه‌ی هرمز، به‌عنوان سکونت‌گاه کردها معرفی شده است، و این از دیگر دلایلی است که از منظر تاریخ‌نگاران عرب، تقریباً همه‌ی ایرانیان گُرد محسوب می‌شده‌اند.

به کارگیری این واژه به مفهوم اصلی آن در شاهنامه؛ یعنی، دلاور، شجاع و بی‌باک، از دیگر ادله‌ای است که این واژه ایرانی بوده، و مفهومی خاص داشته است؛

اسلام برای منطقه‌ای خاص و یا قومی خاص، نمی‌تواند چندان مبنای علمی صحیحی داشته باشد.

با این سه مقدمه به نقد محتوایی اثر می‌پردازیم.

۱- علی‌رغم نظر استاد سعید نفیسی مبنی بر این که از زمان هخامنشیان در میان طوایف چادرنشین فارس، ما به نام کُرد برخورد می‌کنیم (ص ۱۰)، که ممکن است تلفظ‌های گوناگونی داشته باشد و اطلاق این کلمه به کُردهای فعلی، که اصولاً واژه‌ی آن‌ها در حدود هزار سال پس از حکومت هخامنشیان مرسوم شده است، چندان وجهت علمی ندارد. لذا، بیان این که کردهای فعلی پارس از بازماندگان آن کُردها محسوب می‌شوند، نمی‌تواند صورت علمی داشته باشد، مخصوصاً حکومت زندیه که خود کُرد بوده‌اند، قبل از سلسله‌ی قاجار مقرر حکومتی آن‌ها در شیراز بوده است، و احتمال این که این کُردها از بازماندگان، یا همراهان خان زند باشند، بسیار به ذهن نزدیک‌تر است تا سوابق حضور آن‌ها را به ۶۰۰ سال قبل از اسلام برگردانیم.

۲- بدون این که وارد مباحث سؤال‌برانگیز منشأ واحد کُردها و لرها شویم، به نظر می‌رسد که شواهد تاریخی، تفاوت چندانی بین آن‌ها قایل نبوده است؛ مخصوصاً قدیمی‌ترین اثر تاریخی که به زبان فارسی نگارش یافته است (شرفنامه)؛ با قاطعیت این موضوع را تأیید می‌کند. لذا، اگر عقیده‌ی برخی لرناسان را بپذیریم، قاعدتاً اطلاق کُرد به ساکنین استان فارس و ... می‌تواند منشأ مناقشه و تفاوت باشد، و نیاز به اثبات علمی دارد.

۳- بحث دیگری که درخصوص این کتاب می‌توان کرد، این است که واژه‌ی «گُرد» به عنوان پسوند اسامی ایرانی، حاکی از محل سکونت، یا نماد شهر می‌باشد. به کارگیری آن به عنوان واژه کُرد چندان صحیح نمی‌باشد. برای مثال: داراب گُرد، وروگرد (بروجرد فعلی). کُرد و خورد که در کتاب مذکور مبنای برخی اسامی کُردی تلقی شده است، هیچ نشانی از کُرد بودن در آن‌ها وجود ندارد، هر چند برخی شواهد تاریخی و اسامی مکان‌ها می‌تواند مؤید این موضوع باشد، مانند

امکان حذف آن وجود دارد در ضمن واژه‌ی لک هم در فرهنگ هندی و هم در فرهنگ ایرانی، به معنی صدهزار است که در این خصوص مشترک هستند و کاربرد دارد (ص ۱۱۸).

احمد رضایی

شهرگرد، که قبلاً ده‌گرد بوده است یا گردکوی.

لذا، با ابزار زبانی فعلی، نمی‌توان قضاوت دقیقی درخصوص برخی اسامی باستانی نمود، هر چند دلایلی بر اثبات آن وجود داشته باشد (ص ۳۸۰).

۴- برخی مطالب در متن کتاب تکراری است، که در چاپ‌های بعدی